

معرفی کتاب

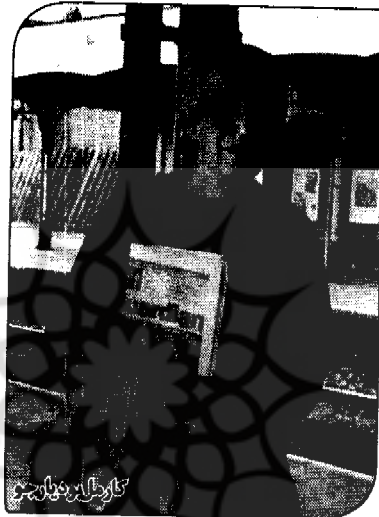
# قایق‌های بی بادبان، در آب‌های خونین

نگاهی به کتاب «گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی»

پروین امامی

دشوار و محنت‌بار در رژیم دیکتاتوری ژنرال سوهارتورا دارد، در کتاب خود که ترکیبی از واقعه‌نگاری سیاسی و خاطره‌نویسی است، ضمن تشریح موقعیت فردی و اجتماعی خود به‌عنوان یک «خارجی دارای موقعیتی ممتاز»، به تحلیل وضعیت سیاسی و اجتماعی اندونزی از ورای چهره بزرگ کرده‌ای می‌پردازد که دیکتاتور می‌کوشد بر آن بپوشاند. خاطرات وی، روایت دردمندانه‌ای است از آنچه در زندان‌های سوهارتو دیده و شنیده است. این خاطرات هر چند بیست و هشت سال پس از آزادی وی به نگارش درآمده، و در زمانی که هنوز دیکتاتور بزرگ زمام امور کشور را در دست داشته، اما عینی بودن تجارب نویسنده از تحمل آن دوران سیاه و داشتن انگیزه‌های انساندوستانه در رساندن صدای زندانیان بی دفاع آن کشور، کتاب یادشده را به سندی غیر قابل انکار در محکومیت دولت کودتا و بیدار نگاه داشتن وجدان و حافظه تاریخی جامعه جهانی تبدیل می‌کند. نویسنده که دوران بازداشت خود در اندونزی را بدون محاکمه و تشریفات قانونی سپری کرده، کوشیده در کتاب خود ضمن تحلیل مسائل سیاسی مقطعی از تاریخ معاصر اندونزی، به بازگویی فجایعی بپردازد که به پشتوانه حکومت نظامیان، بر مردم این کشور رفت؛ فجایعی که تا آخرین روزهای برکناری و سقوط ژنرال سوهارتو در سال ۱۹۹۸، در ضمیر تک‌تک مردم این سرزمین خانه داشت و هنوز که بیش از یک دهه از سقوط دیکتاتور بزرگ می‌گذرد، شدت دردناک بودن خاطره آن سال‌ها، مجال از بازگویی قربانیان از آنچه بر سرشان رفت گرفته است.

خانم کامل سه سال پس از وقوع کودتا



از یک میلیون انسان، به بند کشیدن یک و نیم میلیون زندانی سیاسی، نابودی تام و تمام حزب کمونیست اندونزی با بیش از پانزده میلیون عضو، فراگیر شدن جو تسلیم و انقیاد در برابر ظلم حاکم، غارت و چپاول اموال ملی توسط حاکمان و در نهایت لگدمال شدن آرمان ملی مردمان این سرزمین، یعنی استقلال کشور بود. نویسنده کتاب «گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی» که تجربه سه‌سال زندان در شرایطی

**غول چراغ جادوی کودتا  
در اندونزی، در طول سه  
دهه دیکتاتوری راهی برای  
هیچ‌کس باقی نمی‌گذارد جز  
این‌که «ترس» را نخستین و  
تنها گزینه رویارویی با واقعیات  
موجود در کشورشان بدانند**

در روز اول اکتبر سال ۱۹۶۵ میلادی، جهان شاهد وقوع کودتایی در بخشی از قاره آسیا بود که دیکتاتور سربر آورده از آن، در بیش از سه دهه زمامداری، یکی از هراس‌انگیزترین رژیم‌های سیاسی در جهان را به صفحات تاریخ بشر ارائه کرد. در این روز، نام مجمع‌الجزایر اندونزی که در منابع مطالعاتی به «سرزمین هزار جزیره» معروف است، ورود به مرحله‌ای تاریخی از حیات خود را ثبت کرد؛ مرحله‌ای که آکنده از تباهی و نیستی بود و فریاد دادخواهی مردمان ستمدیده از این تباهی، گوش شنوایی در جهان نیافت.

کتاب «گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی» اما پژواک این فریادهاست. نویسنده کتاب، خانم «کارمل بودیارجو» پژوهشگر و محقق انگلیسی است که به‌عنوان یک فعال اجتماعی با گرایش چپ، با مروری اندونزیایی و همفکر خویش از دواج می‌کند و پس از سال‌ها اقامت در کشور همسر خود، ناخواسته گرفتار تندباد مهیبی می‌شود که از فریاد کودتا، بر سر سرزمین هزار جزیره وزیدن می‌گیرد.

غول چراغ جادوی کودتا، در طول سه دهه دیکتاتوری راهی برای هیچ‌کس باقی نمی‌گذارد جز این‌که «ترس» را نخستین و تنها گزینه رویارویی با واقعیات موجود در کشورشان بدانند.

کودتای رخ داده در اکتبر ۱۹۶۵ کشور پهنوار اندونزی را وارد گردابی از اختناق، بازداشت و شکنجه، تیرباران، ترورهای خیابانی و ستم شگرفی می‌کند که هنوز و پس از سال‌ها، حافظه جمعی این سرزمین زخمی از به یاد آوردن آن مجروح و دردمند است.

دستاوردهای این کودتای خشن، کشتار بیش

تیر و مرداد ۱۳۸۹

به همراه همسر اندونزیایی خود بازداشت می‌شود؛ در سپتامبر ۱۹۶۸، اتهام وی همکاری با سازمان‌های زیرزمینی فعال پس از کودتا و داشتن گرایش‌های فکری کمونیستی است. وی که تبعه انگلستان بوده در سال ۱۹۵۰ با همسر خود ازدواج می‌کند و پس از آن به طور عرفی شهروند کشور متبوع همسر خود می‌شود. با این‌که وی در سال ۱۹۵۴ توانست از یک دادگاه اندونزی تأییدیه‌ای مبتنی بر دریافت تابعیت رسمی اندونزی و انکار ملیت انگلیسی خود دریافت کند، اما چون این ازدواج در هیچ محضر کشور اندونزی به ثبت نرسیده بود، در واقع ازدواج وی از نظر قوانین موضوعه اندونزی به رسمیت شناخته نمی‌شد و ناگزیر تابعیت انگلیسی وی همچنان به قوت خود باقی بود. سرانجام همین موضوع هم به کمک کارمل آمد و با تحت فشار قرار گرفتن دولت اندونزی توسط نهادها و سازمان‌های آزادیخواه غربی، دولت کودتا ناگزیر به آزاد کردن وی شد.

عضویت در اتحادیه پژوهشگران اندونزی که مرکب از فارغ‌التحصیلانی با گرایش چپ بود، بزرگترین دلیل سوءظن بازجویان در خصوص «فعالیت‌های کمونیستی» وی بود. این اتحادیه پس از به قدرت رسیدن سوهارتو، همراه دیگر سازمان‌های کمونیستی تعطیل شد.

نویسنده در کتاب تصریح می‌نماید زمانی که در انگلستان زندگی می‌کرده، عضو حزب کمونیست این کشور بوده، اما در سال ۱۹۴۷ که به کشور چکسلواکی سفر و در دبیرخانه اتحادیه جهانی دانشجویان در پراگ شغلی به دست می‌آورد، عضویت وی در حزب کمونیست انگلستان هم خاتمه می‌یابد. سفر به کشورهای متعدد به همراه نمایندگان اتحادیه، آشنایی با رهبران دانشجویان انقلابی در کشورهای از جمله چین، هند، برمه و... نگاه وی به مسائل سیاسی و نفوذ جنبش‌های چپ در بخش‌های گسترده‌ای از آسیا را عمیق‌تر کرد. وی در سال ۱۹۵۰ در پراگ با پسر دانشجوی جوانی آشنا شد که این آشنایی به ازدواج آن دو انجامید و زمانی که با همسرش به اندونزی رفت، به عنوان مترجم در یک بنگاه خبری مشغول به کار شد و پس از گذشت دو سال به فعالیت در زمینه پژوهش‌های اقتصادی در وزارت خارجه اندونزی پرداخت. به موازات آن، برای حزب کمونیست این کشور هم مقاله‌هایی تألیف یا ترجمه می‌کرد. البته وی هرگز عضو حزب کمونیست اندونزی نشد، اما اغلب بارهبران حزب ملاقات داشت و ارزیابی خود از شیوه‌ها و مسائل اقتصادی را ارائه می‌داد. این فعالیت‌ها

البته همگی به زمان پیش از کودتای سال ۱۹۶۵ برمی‌گشت که حزب کمونیست ارتباط نزدیکی با دولت حاکم وقت (سوکارنو) داشت. مقررات کشور اندونزی، پیش از کودتای خونبار سال ۱۹۶۵، در دست فردی بود که به عنوان «پدر استقلال اندونزی»، این کشور را به عرصه معادلات جهانی وارد کرد. اندونزی در اواخر قرن سیزدهم میلادی با حکومت پادشاهی «مجا پاهیت» (Maja Pahit) در شرق جاوه شکل گرفت و تا پایان قرن شانزدهم، به واسطه وجود بازرگانان هندی و رفت و آمد آنان به این کشور، جمعیت آن به تدریج به اسلام گرویدند.

اندونزی که به سرزمین هزار جزیره معروف است در واقع از ۱۳ هزار جزیره تشکیل شده که حدود ۶ هزار جزیره آن مسکونی است و مردمانش را اقوام مختلفی از جمله هندو، چینی و سوماترایی تشکیل می‌دهند.

در قرن شانزدهم اسپانیایی‌ها و پرتغالی‌ها آن را تحت حاکمیت گرفتند و سپس کمپانی شرقی هلند در ابتدای قرن هجدهم حکومت آن را تحت نظر خود قرار داد. سال ۱۷۴۰ هلندی‌ها شورش مردم جاکار تا علیه خود را با کشتار حدود ۲۰ هزار



**توسعه حزب کمونیست اندونزی به گونه‌ای بود که پس از شوروی و چین، بزرگترین حزب کمونیست جهان به شمار می‌آمد و بیشترین اعضای آن، کشاورزانی فقیر بودند که در کنار روشنفکران به عضویت حزب درآمده بود**

نفر سرکوب کردند و به سلطه استعمار گریبان بر این سرزمین ادامه دادند. در سال ۱۹۰۷ پادشاه وقت اندونزی در حالی اقدام به برپایی قیام علیه هلندی‌ها کرد و شکست خورد که شش سال پیش از آن، «احمد سوکارنو» بیانی استقلال این کشور - در ششم جولای ۱۹۰۱ در شهرستانی در ایالت جاوه غربی و در خانواده‌ای که پدر و سرپرست آن معلمی خوشنام بود چشم به دنیا گشود.

وی در کودکی به مدرسه هلندی هارفت و در سال ۱۹۲۱ با ورود به دانشگاه، تحصیل در رشته مهندسی ساختمان را تا مرحله دکتر ادامه داد. سوکارنو در دانشگاه با دانشجویان ناسیونالیست آشنا و به زبان‌های انگلیسی، آلمانی، فرانسه و عربی مسلط شد. در همان دوران، در سال ۱۹۲۰، حزب کمونیست اندونزی تأسیس شده و به سرعت شروع به گسترش فعالیت در جامعه کثیرالاقوام اندونزی کرد. توسعه حزب کمونیست اندونزی به گونه‌ای بود که پس از شوروی و چین، بزرگترین حزب کمونیست جهان به شمار می‌آمد و بیشترین اعضای آن کشاورزان فقیری بودند که در کنار روشنفکران، حمایت خود را از برپایی جامعه‌ای مبتنی بر آرمان‌های عدالت طلبانه اعلام می‌کردند.

سوکارنو در پی فعالیت‌های سیاسی - دانشجویی و در پیش گرفتن راهکار ایجاد اتحاد میان کمونیست‌ها، اسلامگرایان و ناسیونالیست‌ها، به ریاست اتحادیه دانشجویان و فارغ‌التحصیلان شهر «باندونگ» برگزیده شد. ریاست حزب ناسیونالیست اندونزی در سال ۱۹۲۷، گام بعدی وی در راستای گسترش فعالیت‌های سیاسی اش بود.

در سال ۱۹۳۰ حکمرانان هلندی وی را به دلیل فعالیت‌های ضداشغالگری به چهار سال زندان محکوم کردند که دو سال آن بخشیده شد.

سوکارنو در فوریه ۱۹۳۴، مجدداً به دلیل فعالیت‌های سیاسی بازداشت شد که توسط ارتش ژاپن از زندان آزاد شد. ژاپنی‌ها پیش از آن و در سال ۱۹۳۳ به جنوب اقیانوس هند، منچوری و مجمع‌الجزایر اندونزی حمله و بخشی از آن مناطق را از اشغال هلندی‌ها آزاد کرده بودند.

در همان مقطع، دکتر سوکارنو به کمک ارتش ژاپن علیه هلندی‌ها واحدهای چریکی راه انداخت و خود نیز با پوشیدن لباس نظامی تا پایان جنگ جهانی دوم، ابتدا نبرد علیه هلند و سپس علیه مطامع سلطه‌جویانه ژاپن را ادامه داد. با پایان یافتن جنگ جهانی و تسلیم ژاپنی‌ها، تمامی سلاح‌های آنها به دست ملیون اندونزی (اتحادیه به اسلامی و حزب کمونیست) افتاد. در

جریان همین مبارزات بود که سوکارنو به تدریج با ژنرال «محمد سوهارتو» که زیر نظر ژاپنی‌ها تربیت سیاسی نظامی دیده بود آشنا شد.

سوکارنو که دیگر برای مردم کشورش چهره‌ای شناخته شده و قابل اعتماد بود، پس از پایان جنگ جهانی دوم، در هفدهم آگوست سال ۱۹۴۵ و در مقام رهبر حزب ناسیونالیست و سیاستمدار ارشد کشور، برای اندونزی اعلام استقلال و تقاضای عضویت آن در سازمان ملل را کرد که البته با مخالفت شدید هلند روبه‌رو شد.

سرانجام با دخالت سازمان ملل، هلند در سال ۱۹۴۹ با حکومتی به نام «اتحادیه اندونزی و هلند» موافقت کرد که در سال ۱۹۵۶، جمهوری اندونزی به رهبری سوکارنو ادامه موجودیت این اتحادیه را رد و استقلال کامل خود را اعلام و سوکارنو به عنوان رئیس جمهوری آغاز به کار کرد.

احمد بن بلا (رئیس جمهوری الجزایر)، فیدل کاسترو (رهبر کوبا)، نهرو (نخست‌وزیر هند)، مارشال تیتو (رئیس جمهوری یوگسلاوی)، قوام نکرومه (رئیس جمهوری غنا)، جمال

### ژنرال سوهارتو چون به لحاظ پایگاه مردمی و مقبولیت دکنتر سوکارنومی توانست وی را بازداشت کند، او را تحت الحفظ در کاخ ریاست جمهوری در حصر قرار داد و تمامی اختیارات او را به خود منتقل کرد

سوکارنو به عنوان کسی که از تمامی جنبش‌های استقلال طلبانه در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین حمایت می‌کرد همواره در راستای تثبیت و احقاق آن گام برمی‌داشت.

در سال ۱۹۶۵، اندکی پیش از وقوع کودتا در اندونزی، مالزی، کشور همجوار آن اعلام استقلال کرد، اما دکتر سوکارنو افزون بر آن که به سبب اختلاف ارضی، این استقلال را به رسمیت نشناخت، قوای نظامی خود را آماده حمله به مالزی کرده و در ضمن به عنوان



اعتراض به این موضوع، خروج کشور خود از سازمان ملل را اعلام کرد.

در هم‌ریختگی فضای سیاسی اندونزی در سال ۱۹۶۵، از سوی دیگر جمهوری خلق چین را به این فکر انداخت که به راه‌اندازی کودتایی توسط نظامیان دست‌نشانده خود در اندونزی، سوکارنو را که مورد حمایت شوروی بود برکنار و یک رهبر حکومت کمونیستی مورد تأیید پکن را بر سر کار بیاورد. چین همواره تمایل داشت اندونزی را زیر سلطه سیاسی خود و کمونیسم چینی داشته باشد.

در همان دوران وقوع یک کودتای ناقص و نیمه‌تمام به رهبری سرهنگ «اون تونگ» و یک

سیاستمدار کمونیست به نام «آیدیت» علیه دولت وقت سوکارنو، با شکست روبه‌رو شد و نظامیان و ستاد کل ارتش به ریاست ژنرال «ناسایتون» و معاونش ژنرال سوهارتو را تشویق به اعلام غیرقانونی بودن حزب کمونیست اندونزی در نهم اکتبر ۱۹۶۵ کرد.

پس از این ماجرا فضایی ضد کمونیستی در کشور شکل گرفت و ارتش به کمونیست‌ها پنج روز مهلت داد تا خود را به پلیس معرفی کنند. در همین راستا روند سرکوب آغاز شد. در روز دهم مارس ۱۹۶۶، ژنرال سوهارتو، معاون ستاد کل ارتش، با کودتای دیگری اعلام کرد فرماندهی و نظارت بر امور کشور را خود در دست گرفته و فردای آن روز (یازدهم مارس) تمامی اختیارات رئیس جمهوری وقت (سوکارنو) را به خود منتقل کرد و مقام ریاست جمهوری سوکارنو را در حد تشریفات قسرار داد. سوهارتو چون به لحاظ پایگاه مردمی و مقبولیت سوکارنو نمی‌توانست او را بازداشت کند، وی را تحت الحفظ در کاخ ریاست جمهوری تحت نظر قرار داد و خود، کفالت ریاست جمهوری و نخست‌وزیری را، توأم آن در اختیار گرفت و ضمن به رسمیت شناختن استقلال مالزی و برقراری ارتباط رسمی با امریکا، پیوستن مجدد اندونزی به سازمان ملل را اعلام کرد.

و بدین سان با آغاز زمامداری سوهارتو، کشور اندونزی وارد مرحله‌ای سیاه از سرکوب‌های سیاسی، خفقان و برقراری حکومت وحشت شد. در همین دوران بود که واحدهای ارتش و پلیس مخفی، در روستاها و شهرهای جاوه مرکزی دست به کشتار کسانی زدند که مظنون به عضویت یا هواداری از حزب کمونیست بودند. کشتار تا جاوه شرقی و بالی، سوماترای شمالی و نقاط دیگر گسترش یافت و طی شش ماه، بیش از یک میلیون نفر از مردم کشته شدند، اوپاش به خانه کمونیست‌ها و دفاتر آنان در جاکارتا و شهرهای دیگر حمله و اقدام به غارت اموال مردم کردند، جنازه قربانیان بی‌نام و نشان در کانال‌های آب در شهرهای مختلف انداخته شد، دانشجویان مورد حمایت ارتش، علیه حزب کمونیست، رئیس جمهوری در حصر (سوکارنو) و کابینه او دست به تظاهرات زدند، رهبران رده بالای حزب کمونیست (از جمله آیدیت) توسط واحدهای ارتش دستگیر و ساعاتی بعد تیرباران شدند، زندان‌ها واردگاه‌های کیفی در نقاط مختلف کشور ایجاد و هزاران زن و مرد اسیر به آنجا اعزام شده و سال‌های متمادی در سلول‌های تنگ و شرایط

طاقت فرسای آن زنده به گور شدند و... سرزمین هزار جزیره رنگ خون گرفت.

به تعبیر برتراند راسل، نویسنده فیلسوف انگلیسی، «در مدت چهارماه آغاز کودتا در اندونزی، بیش از دوازده سال جنگ در ویتنام، انسان کشته شد» و به نوشته خانم کارمل «پس از کشتارهای جمعی، بازداشت‌ها و پاکسازی‌هایی که به علت حوادث اول اکتبر ۱۹۶۵ صورت گرفت، بسیاری از کمونیست‌ها، هواداران و افسران چپ‌گرای ارتش به زندگی مخفی روی آوردند و به منطقه بیلینار جنوبی رفتند. آنها همراه هزاران نفر از مردم پایگاهی ایجاد کردند و امیدوار بودند بتوانند جنبشی را علیه رژیم سوهارتو سازمان دهند. آنها با الهام از تونل‌های جنگی که ارتش خلق ویتنام در جنگ با آمریکا ساخته بود، شبکه‌ای از تونل‌های زیرزمینی ساخته بودند و... موج بازداشت‌ها به بیلینار جنوبی رسید و بسیاری از دستگیر شدگان محکوم به مرگ شدند.»

به تصریح نویسنده، «حزب کمونیست اندونزی پیش از ۱۹۶۵، حزبی قانونی و آزاد بود که هر عضو، تعداد زیاد دیگری از اعضا را می‌شناخت و پس از کودتا، آدم‌کش‌هایی که به نام بازجو استخدام شده بودند، می‌توانستند زیر فشار، اطلاعات زیادی از آنها بگیرند. بسیاری از اعضای حزب تا پیش از وقوع کودتا، به این نتیجه رسیده بودند که حزب از راه مسالمت‌آمیز در حال کسب قدرت است و به فکر کسی خطور نمی‌کرد که حزب ممکن است روزی زیرزمینی شود. در چنان شرایطی طبیعی بود که بسیاری فعالان حزبی، آمادگی تحمل فشارهای جسمی و روانی را نداشته باشند و گروه‌هایی از آنان به همکاری با رژیم تن دادند.»

کشتارهایی که در سراسر مملکت توسط عوامل کودتا صورت گرفت، حزب کمونیست را نابود کرد و تلگراف‌های پیوسته‌ای که بین سفارت آمریکا در جا کارتا و واشنگتن برقرار بود، نشان می‌داد که آمریکا به‌طور دقیق در جریان روند سرکوب و کشتارها قسراً دارد و حتی برای کودکان چنان سلاح‌های گرم می‌فرستد. از آن گذشته در پایان ماه اکتبر، «دین راسک» وزیر امور خارجه آمریکا طی تلگرافی به سفیر آمریکا در جا کارتا دستور داد «نبرد علیه حزب کمونیست باید ادامه یابد و ارتش، تنها سازمانی است که می‌تواند نظم را در اندونزی برقرار کند.» غرب از به قدرت رسیدن سوهارتو، از نابودی

## دانشجویان مورد حمایت ارتش و دولت کودتا، علیه رئیس جمهوری قانونی (سوکارنو) و حزب کمونیست دست به تظاهرات زدند و نقش مهمی در برقراری رژیم نظامی سوهارتو ایفا کردند

حزب کمونیست و سقوط سوکارنو استقبال می‌کرد؛ زیرا از این رهگذر تمام منابع اندونزی به‌طور نامحدود در اختیار سرمایه‌گذاران غربی قرار می‌گرفت. مطبوعات آمریکا هم از سرنگونی سوکارنو استقبال کردند و آن را «بهترین خبر سال در آسیا» نامیدند.

هزاران نفر از کشته‌شدگان از زندانیان ارتش بودند و بسیاری از اعضای حزب کمونیست که در جا کارتا توقیف شده بودند، به کشتارهایی که زیر نظر ارتش اداره می‌شد انتقال یافته و در آن مناطق کشته شدند.

اعدام‌های گروهی، دفن در گورهای دسته‌جمعی، سوء تغذیه در زندان‌ها، بیماری، نبود تسهیلات درمانی در اردوگاه و بازداشتگاه‌ها، بی‌خبری خانواده‌های بازداشتی از وضعیت آنان و... شیوه‌های رواج یافته حاکمیت سرکوب، بویژه در دو سال ابتدایی وقوع کودتا بود. بیشتر کسانی که در قتل‌عام‌ها سر به نیست شدند، دهقانان و روستاییانی بودند که توسط سربازان از خانه و کاشانه خود روبروده شده و با اسلحه‌های کوچک، چاقو و کاردهای سنگین کشته شده بودند. سپس آنها را سر بریده

و به میخ می‌کشیدند و سرانجام اجسادشان را به رودخانه‌ها پرتاب می‌کردند.

خانم کارمل در تشریح وضعیت رئیس‌جمهوری خانه‌نشین (سوکارنو) در بحبوحه نبرد و نابودی در کشور می‌نویسد: «در حالی که کشتار در همه‌جای کشور ادامه داشت، سوکارنو مرتب عازمانه از همه‌می‌خواست که سرعقل بیایند و به این تراژدی خاتمه دهند. او می‌کوشید همچنان میان ملی‌گرایان، احزاب چپ و کمونیست و مذهبی‌ها اتحاد ایجاد کند. در ماه دسامبر ۱۹۶۵ که کشتار در اوج خود بود، او دستور داد با تشکیل یک کمیسیون دهنفره، ابعاد کشتار مشخص شود. طبق گزارش این کمیسیون، هفتاد و هشت هزار نفر ظرف حدود سه ماه کشته شده بودند، اما یکی از اعضای کمیسیون طی گفت‌وگویی با یک روزنامه آمریکایی اظهار داشت که به عقیده او رقم واقعی ده‌برابر این مقدار است.» به هر حال پس از پایان تحقیقات، کشتار چند ماه دیگر هم ادامه یافت و در توالی آن، رئیس‌جمهوری سرنگون شده که دیگر همه اختیارات خود را به تدریج از دست داده بود، در ماه مارس ۱۹۶۷ با اعلام سوهارتو، رسماً از ریاست‌جمهوری خلع، بازداشت و خانه‌نشین شد؛ به طوری که حتی بستگان نزدیکش هم دیگر به او دسترسی نداشتند. بانی استقلال اندونزی سرانجام در یازدهم ژوئن سال ۱۹۷۰، به دلیل بیماری کلیه درگذشت و کودتاگر، سوهارتو، پس از آن، هفت‌بار در انتخابات تک‌نامزدی به ریاست‌جمهوری رسید. کتاب خانم کارمل بودیاری جزمانی نوشته شد که حکومت ژنرال سوهارتو سی سالگی خود را جشن می‌گرفت



نبرد و مرگ داد ۱۳۸۹ خورشیدی





خیابان‌های سرسبز و مرفه نشینی است که وزیران، ژنرال‌ها و سفیر کبیر هادر آنجا زندگی می‌کنند. از سوکارنو می‌نویسد که هر چند زندگی شخصی اش پر از بی‌بندوباری بود و برای داشتن چند همسر، از قوانین اسلام سوءاستفاده کرد و اعتیابی به دشواری‌های روز افزون اقتصادی نداشت، اما وقتی خبر مرگ او در ژوئن سال ۱۹۷۰ از رادیو اعلام شد، مردم در حالی که از ترس جان، اندوه خویش را پنهان می‌کردند، تنها وقتی جرأت کردند ابراز احساسات کنند که سوهارتو اعلام داشت رئیس جمهوری متوفی با احترامات کامل دفن خواهد شد و یک هفته نیز عزای عمومی اعلام شد. پس از آن بود که صدها هزار نفر از فرودگاه تام محل خاکسپاری او صف کشیدند و ده‌ها هزار نفر با احترام از مقابل جسد او عبور کردند. نویسنده در این کتاب - که از معدود اسناد افشاگرانه در خصوص کودتای نظامیان در سال ۱۹۶۵ اندونزی است - از بسیاری وقایع تلخ سرزمین هزار جزیره پس از کودتا پرده برمی‌دارد؛ از توقیف بی‌درپی مطبوعات، از تحت نظارت بودن رادیو و تلویزیون، از انتشار همه‌روزه اخبار بازداشت‌ها و صدور فرمان‌های جدید، از به سخره گرفته شدن حقوق شهروندی در حکومت کودتا، از اردوگاه‌های کار اجباری و تبعیدگاه‌ها، از زندانیان سیزده و چهارده ساله که به اندازه سشنان پس از بازداشت در زندان ماندند، از شناسنامه بیش از یک و نیم میلیون نفر که صرفاً چون زندانی سیاسی بودند، مهر خورد تا زندگی خاص خود را داشته باشند، از آنها که حق داشتن شغلی که بتواند بر افکار عمومی تأثیر بگذارد را نداشتند، از کسانی که برای هر مسافرت باید از مقام‌های نظامی محلی اجازه بگیرند و گاهی احضار شوند تا در دوره‌های آموزشی شرکت کنند، از آنهايي که از حق رأی محروم شدند و...

خانم کارمل پس از آزادی و بازگشت به انگلستان، سازمانی با عنوان «دفاع از حقوق بشر در اندونزی» پایه‌گذاری کرد و کتاب حاضر را به صداهای زندانی سیاسی تقدیم کرد؛ کسانی که امید داشتند وی صدای قربانیانی باشد که در نظم سرکوبگر سوهارتو از یاد جهانیان رفتند، فراموش شدند و صدای خردشدن استخوان‌هایشان را هیچ‌کس نشنید.

• کتاب «گزارشی از کودتای ۱۹۶۵ اندونزی» با ترجمه منوچهر بصیر، توسط نشر پرونده با همکاری بنیاد فرهنگی پرویز شهبازی منتشر شده و به قیمت ۷۵۰۰ تومان در بازار کتاب موجود است.

می‌کند که علیه زندانیان بی‌دفاع به کار گرفته می‌شود؛ شکنجه‌های روحی و جسمی که چه بسیار بارها، به فروپاشی روانی قربانی می‌انجامید. از بیش از یکصد هزار زندانی سیاسی پنج سال پس از حوادث سال ۱۹۶۵ یاد می‌کند که همچنان بی‌محا که در زندان‌ها می‌بوسیدند و نه خبری از قانون اساسی بود، نه از وکیل و نه کسی که بتواند کمکی بکند. از هزاران دانشجویی می‌نویسد که ارتش، آنان را سازمان داد تاعلیه سیاستمدارانی که سوهارتو می‌خواست بی‌اعتبارشان کند، دست به تظاهرات بزنند؛ تظاهراتی که در واقع سازمانده اصلی آن، امریکابود و این دانشجویان، بارو حیه‌ای بنیادگر، بی‌هیچ شباهتی به آرمان‌های معترضانه جنبش‌های دانشجویی در سال ۱۹۶۸ اروپا، نقش مهمی در سرنگونی دولت قانونی سوکارنو و برقراری رژیم نظامی ایفا کردند. از فرار سیدن سال ۱۹۷۰ می‌نویسد و این که در آن زمان، اگرچه موج بازداشت‌ها رو به کاستی گذاشته بود، اما مسئله اصلی حکومت با ده‌ها هزار زندانی این بود که نه می‌توانست آزادشان کند و نه امکان محاکمه آنها را داشت. تا این که سرانجام ارتش به عنوان راه‌حل نهایی، آنها را به اردوگاه‌های کار اجباری متروکی در جزیره‌ای دور افتاده تبعید کرد. از پایتختی می‌نویسد که هر چند به برکت قانون تشویق سرمایه‌گذاری خارجی مصوب سال ۱۹۶۷، به سرعت در حال تبدیل شدن به کلانشهرهای غربی بود، اما حکومت نمی‌دانست بانوبه زنان زنده‌پوشی که بچه‌هایشان را به پشت خود بسته و در حلیه‌های حاشیه پایتخت، در قوطی‌های باریک حلبی، روی اجاق‌های موقت برای خود و کودکانشان برنج می‌پختند چه کند؛ کودکانی که می‌دانستند چند متر آن طرف‌تر

و نویسنده همچنان در آرزو و انتظار سرنگونی حکومت فاشیست و آزادی شهروندان اندونزی از حاکمیت ستمکارانه وی بود؛ آرزویی که سه سال پس از نگارش کتاب به تحقق رسید و سوهارتو، سی‌وسه سال پس از روی کار آمدن، دقیقاً در همان روزی که کودتا را آغاز کرد، بر اثر فشار مخالفان که او را به دیکتاتوری و فساد مالی گسترده متهم کرده بودند و نیز تظاهرات بی‌وقفه مردم، مجبور به کناره‌گیری شد و در ادامه تحت تعقیب قضایی قرار گرفت. در سی‌وسه سال زمامداری سوهارتو، اندونزی شاهد افزایش خشونت‌های قومی، مذهبی و سیاسی فراوانی بود که بدترین شکل آن را می‌توان در تاریخ «تی‌مور شرقی» دید.

وقوع بحران مالی در آسیا و پیش آمدن رکود اقتصادی در اندونزی از دیگر عواملی بودند که در اواخر دهه ۹۰ میلادی، جرقه‌های خاموش اعتراض علیه سوهارتو را شعله‌ور کرده و وی را واداشتند در روز استعفا، طی نطقی سه دقیقه‌ای از رادیو از مردم بپوشد و از آنان درخواست کند به کاندیدای بعدی مقام ریاست جمهوری - بشارالدین یوسف حبیبی که مورد حمایت امریکابود - رأی دهند.

نویسنده کتاب که در جریان بازداشت غیرقانونی، ناگزیر به تحمل سه سال زندان در بازداشتگاه‌های مختلف بوده، در تشریح مشاهدات خود از بندهای زنان زندانی در زندان‌های مختلف، از کسانی نام می‌برد و یاد می‌کند که ناگزیر به تحمل فشارها و شکنجه‌های وحشیانه بازجویان شده بودند، بی‌آن که کوچکترین آگاهی و نقشی در مسائل سیاسی داشته باشند. وی از انواع شکنجه و ابزار آن یاد